

طلب راحت بودی و بیاد رنج را	جای ما رفته باشد جاوه راه کینجا
بشکن سبک دستور صف لاله زار را	حلاج باش بنده صیبه را
پوشش زعیب کس چشم و بین نیک بدار	بروی خویشین کاهی زن دست رد
در شهر قبا حاکم کسان بود اریستی	بی داخل شدن چون از دیم خود را
خلل از روش جانست خود اطوار عاقل	شکست رنگ از سرفکند ساغلی
نمارد احتیاج فاصدی مکتوب سفاک	سحانان میرسانند و استند طومار عاقل
خوش آن زمانکه بر او رم نهال ترا	ز اب بوس کنم سینه تخم حال ترا
بود سفید ز خود جاوه ز خود رفتین	چو شمع گرم روان ره خیال ترا
تابخت سبزه سبزه یکن شد سر ما	شد سبزه دیوانه اهل بر ما
باشد خط از طبیعت ما شیره جان ما	زان لب که بی چورده گذار و شکر ما
از کوب باروزی ما سوخت بگردان	شد شیشه ما آب سبک از شکر ما
ز دیک نمایه تابی که زلال است	از روی تنک برک نماید شکر ما
از جمع گذشته است بی دیده جان ما	چون پرتو فانوس فروغ نظر ما
چون پرتو تابانکه در پرده تمام است	ایمیزد باشد شمشاد ما تسحر ما
سنگ شده طوفانی ما کتی صمد	

شد شربت پرستی ما حسن ضم ما	باشه شربت استنک صنم شمع دریا
داریم با بدامن و از خویش میر ویم	چون اسب در دست نشست بر ما
رزق دم دقن اوسته بی راه سخن ما	این مبهوه ز نالدهش آید بهما
بارب سر کوی تو جواد است که نجار	از ناله ها بگلو بسته رسنما
که جز خود بکف بود برک ستم شکوه	ز ادر رفت خویش تن نیست خیر شکوه
عشق جو زور او در نیست جو بر جای	سیر از جن برون اب تر شکوه
سوح از کل دل استنک مرا	شعله ز دل لاله بجاشان مرا
بی لب لعل تو از کرد طلال	شد بکف جام کف حاک مرا
بسکه بی باده با عم دلگیر	ما را بیت رنگ تاک مرا
میدهد ساقی فریب باده مست خجور	میکند تکلیف کل انش برت خجور
جبهه صافی ضمیران جبین نمیکرد بجز	شیشه می محو میب زد رنگ خجور
ناله جانان برده از عارضین	چون نگاه از چشم جانم شد برون
بیاید میزبان ما بچشم ارباب بگردی	
هوای خانه میدانیم صاحب خانه خود را	

تجارب